



## زمینه از نظر جهانی فراهم است

حاج آقا! شما را از طریق دوستان دانشجویی که در زمینه فلسطین و جهان اسلام فعالیت می‌کنند شناختیم تا اینکه در برنامه و همایش «انقلاب سنگ» که در دانشگاه تهران برگزار شد، شما هم حضور یافتید و با چند دانشجوی به گفت و گو و بحث پرداختید. کتاب خاطراتی هم از شما به همت دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری منتشر شده است که در آن مسائل مهمی در خصوص فعالیت‌های شما در زمینه جهان اسلام و وحدت مسلمانان ذکر شده است. با توجه به رویکرد جهانی مجله سوره که ویژه نامه‌ای درباره «بیداری اسلامی» منتشر می‌کند در این زمینه به بحث و گفت و گو می‌پردازیم. از خاطرات و تحلیل و ارزیابی تان در مورد فعالیت‌هایی که در این زمینه صورت می‌گیرد بگویید.

مجبورم مقدمه کوتاهی عرض کنم. موضوع این بود که از نظر ما آن اسلام ناب محمدی (ص) که حضرت رسول اکرم (ص) مطرح کردند واقعا غریب بوده و هست. نه فقط رضا شاه، بلکه بسیاری از آخوندها نمی‌دانستند و حتی الان هم نمی‌دانند که قضیه چه بوده است. از اسلام فقط چیزی شنیدند. من اساس کارم این بود که بیایم اسلام ناب را از



مصاحبه با شیخ مصطفی رهنما  
در موضوع بیداری اسلامی

اشاره:

شیخ مصطفی رهنمایی معروف به رهنما از جمله مبارزان دوره پهلوی است. او در روزگار پهلوی اول، با آنکه در سنین نوجوانی و جوانی بسر می‌برد به واسطه مخالفت پدر بزرگش، آیت‌الله واحدی (پدر شهید واحدی از هم‌زمان شهید نواب صفوی)، با حکومت رضاشاه، با مفاسد و مظالم حکومت استبدادی آشنا شد. در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ و شکل‌گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت از فعالان این حرکت بود و به افشاگری علیه عوامل استعمار و استبداد پرداخت که در این راه متحمل زحمات و صدمات زیادی شد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد با وجودی که وی یکی از منتقدان حکومت مصدق بود به مقابله با کودتاچیان پرداخت و حکومت نظامی بارها او را دستگیر، شکنجه، زندانی و تبعید کرد. این مقاومت تا آنجا ادامه یافت که بیش از هفده بار دستگیر و زندانی شد.

رهنما در عین حال که با حکومت پهلوی دوم مخالف بود، در مبارزه با اسرائیل و حمایت از مردم مظلوم فلسطین نیز پایمردی به خرج می‌داد که اتفاقا وجهه بین المللی او بیشتر مرهون مبارزه با موجودیت اسرائیل و حمایت از تشکیل کشور فلسطین است. (بر گرفته از مقدمه کتاب خاطرات شیخ مصطفی رهنما به قلم مسعود کرمان) شیخ با اینکه در ۸۱ سالگی به سر می‌برد همچنان استوار و امیدوار به فعالیت‌های خویش در راستای بیداری اسلامی می‌پردازد و حتی در تجمع‌های دانشجویی نیز شرکت می‌کند و در مجامع و گروه‌هایی که در زمینه فلسطین فعالیت می‌کنند حضور می‌یابد.

غربت و جهل در بی‌اورم، پدر و مادرم مرحوم آیت‌الله واحدی و اقوامان انقلابی و مبارز بودند و من با اینکه ده دوازده سال داشتم فعالیت‌هایم را شروع کردم. حتی در دبستان که بودم معلمان به دستور رئیس فرهنگ از رضاخان و عظمت آن می‌گفتند. من در ساعات تنفس در همان ده دقیقه سعی می‌کردم که مزخرفات معلمان را از ذهن بچه‌ها بیرون بیاورم. دوران کودکی من با نیمه اول حکومت رضاخان همزمان بود. به یاد دارم که پدر بزرگم، مرحوم آیت‌الله واحدی و دایی‌ام، مرحوم سیدمحمد تقی واحدی، با او و کارهایی که ضد اسلام و به ضرر ایران بود مخالف بودند و بعدها هم این دو، الگوی من در مبارزه با رژیم پهلوی شدند.

با این کارها فعالیت‌م را شروع کردم تا اینکه رضاخان رفت. یعنی اربابانش او را تبعید کردند. من هم فوراً تصمیم گرفتم که از کرمانشاه بیرون بیایم و برای اجرای این اهداف و درس به قم و نجف بروم.

اما به راستی آن اسلام واقعی چیست؟ حتی الان هم اسلامی که دارد معرفی می‌شود به اندازه کافی ناب نیست. اسلام خیلی عظیم، عمیق و پرخاصیت است. اگر درست تبلیغ و معرفی کنیم و به جوانان، مردم متحد و بی‌خبر از اسلام - نه مقصر - بگوییم اسلام این است همه به آن رغبت می‌کنند. حتی در جزیره خارک که یازده ماه زندانی بودم مسائل اسلام ناب را مطرح می‌کردم و با جبهه ملی، حزب توده و گروه‌های دیگری هم دم‌خور بودم و اینطوری نبود که بگویم شما این طوری هستید و فلان و چنان. راحتشان نمی‌گذاشتم. دائماً بحث و گفت‌وگو می‌کردم و هنوز هم این عادت را دارم. سعی می‌کردم که اسلام را به این‌ها ارائه کنم و می‌گفتم اگر فلان آخوندنما و شیخ‌نما، فلان حرف را به اسم اسلام می‌زند با این دلایل اسلام نیست و الی آخر. حتی معاون سفیر شوروی، رئیس دفتر سفارت آمریکا، نماینده‌هایی از حزب

توده و ساواک آمدند و خواستند مرا جذب بکنند که مخالفت کردم. عصبانی نشدم، تند می‌نکردم و خیلی عادی و منطقی حرفشان را رد کردم. از خود زندان هم به من بسیار پیشنهاد عضویت در احزاب و گروه‌ها داده می‌شد ولی نمی‌پذیرفتم. مراسم این بود که جمعیت مسلم آزاد را که تأسیس کردم براساس آن چارچوب کار کنم و به آن‌ها می‌گفتم که با شما هم در مسائل ضد شاه همکاری خواهم داشت.

آقای اصغر احسانی از افسران دموکرات که کتابی به نام «جزیره خارک» نوشت از من می‌خواست که توبه کنم، اعلیحضرت به ما احتیاج دارد و از این صحبت‌ها، آدم‌های مختلف می‌آمدند تا ما را جذب خودشان کنند. گاهی به ما انگ می‌زدند که وابسته به فلان گروه و حزب هستی، ولی من در راه رسیدن به اهداف جمعیت مسلم آزاد فعالیت می‌کردم. حتی بختیار در کتابی که نوشته، اسم من را جزو اعضای حزب کذابی توده آورده ولی چنین نبوده و این مسأله را در کتاب خاطراتم به تفصیل آورده‌ام.

**شما در صحبت‌هایتان از جمعیت مسلم آزاد نام بردید، این جمعیت را کسی و کجا و با چه اهدافی تأسیس کردید؟**

در سال ۱۳۲۶ ش که فلسطین را تقسیم کردند در ایران موجب واکنش‌های اعتراض آمیزی شد. در اواخر آن سال به صورت قاچاقی به ایران آمدم چون فاقد گذرنامه بودم و به صورت غیر قانونی از ایران رفتم. موضوع مساعدت به فلسطین در ایران بسیار مورد توجه قرار گرفت و پرچمدار این قضیه مرحوم آیت‌الله کاشانی و شهید نواب صفوی و بنده و برخی دیگر از آقایان بودند. این‌ها شروع کردند به سخنرانی‌های آتشین به نفع مردم فلسطین و کمک‌های مردمی را جمع‌آوری می‌کردند. من نیز همیشه پای ثابت این سخنرانی‌ها بودم. حضرت امام خمینی (ره) نیز به طور خاصی در این نهضت شرکت و معاونت

داشتند. پس از چند ماه اقامت در ایران برای ادامه تحصیل به نجف برگشتم، ولی با این نیت که موضوع فلسطین را در عراق از طریق مراجع و سایر کسانی که به این موضوع حساسیت داشتند پیگیری کنم. در بین راه و هنگام ورود به عراق دستگیر شدم. ولی یکی از آشنایان ضمانت مرا کرد و قرار شد تا زمانی که محاکمه شوم در خانه ایشان باشم. در همان روزها بود که متوجه شدم اقدامات فردی راه به جایی نمی‌برد. لذا به این فکر افتادم که گروه و تشکیلاتی درست کنم که در سطح جهان و ممالک اسلامی فعالیت کند. بالاخره در سال ۱۳۳۰ آن را تأسیس کردم. نام این جمعیت را گذاشتم جمعیت مسلم آزاد؛ که بانی اصلی و طراح آن خودم بودم، ولی هم فکرها و مشوق‌هایی هم داشتم. در منزل همان آشنا بود که مجله «الهلال» مصر را خواندم که نوشته بود جهان به وسیله بلوک‌های کاپیتالیسم و کمونیسم اداره می‌شود. لذا اشک ریختم و تصمیم خودم را گرفتم.

من این جمعیت را به منظور طرد تجاوز استعمار و نزدیک کردن مسلمین به یکدیگر و آزاد کردن آن‌ها و پیروی از دستور خداوند سبحان «و تعاونوا علی البر و التقوی» تشکیل دادم. این جمعیت جنبه جهانی داشت و مختص ایران نبود. مسلم آزاد را این گونه تعریف کرده بودم. مسلم یعنی هر مسلمانی که در جهان هست، بهتر اینکه هر کسی تابع اسلام است و این طور نظر دادیم که مسلم هیچگاه نباید بنده غیر خدا باشد و باید از تسلط غیر خدا آزاد باشد. در فعالیت‌هایم جهان اسلام یک محور بود. منتها این کشور عزیز و مظلوم ما، هم خودش و هم مردمش، خوشبختانه با انقلاب امام راحل (ره) تکان خورد و در جهان خیلی باعزت شد.

در قبل از انقلاب دعوت‌نامه‌های مختلفی از کشورهای جهان اسلام داشتم از جمله اندونزی و هند که در کنفرانس بین



حکمت، وزیر خارجه وقت که آدم دلال و بالاتر از آن فراماسون بود تماس گرفتم و گفتم: "آقای وزیر! این اتفاقات در الجزایر دارد می افتد و فرانسه به شدت آن ها را مورد اذیت و آزار و شکنجه و کشتار قرار می دهد شما کمکی به آن مردم بکنید و به فرانسه هم اعتراض بکنید که این چه وضعی است؟!"

**کشورهای جهان اسلام شما را از کجا می شناختند که برای شما دعوت نامه می فرستادند؟**

کنفرانس که بعد دادم روزنامه مهر ایران آن را چاپ کند. من از این روزنامه و دیگر مجلات برای اهداف خودم خیلی استفاده می کردم. حتی سلسله مقالاتی را که درباره الجزایر و صلاح الدین ایوبی نوشته بودم را دادم که چاپ کنند که خوشبختانه بعضی از آن ها کتاب شد و در بیهوده مبارزات مردم قهرمان الجزایر در سال های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ چاپ شد. در همان اوایل مبارزات الجزایر کتابی به نام «کشور الجزائر» نوشتم و حتی برای کمک به آن ها با علی اصغر

الادیانی که هر چهار سال یکبار تشکیل می شد شرکت کنم. از اردن همچنین از من و مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان و چند نفر دیگر که جمعاً ده نفر بودیم دعوت کردند به قدس شرقی که آن زمان در دست اردن بود، برویم. مرحوم سعید رمضان از ما دعوت کرده بود و ارتباطات ما با مجله "المسلمون" هم در این دعوت بی تأثیر نبود. رژیم دعوت نامه همه را داد جز من. لذا نتوانستم در کنفرانس شرکت کنم. پیام کوتاهی نوشتم برای آن

### مرامنامه جمعیت مسلم آزاد

اصل اول - اتحاد پیروان اسلام: ۶۱۴ میلیون مسلمان جهان که قائل به توحید و نبوت و معاد هستند اعم از شافعی و جعفری حنفی و مالکی و زیدی و حنبلی و اسماعیلی (بهره) و غیر آن ها (شیعیان و سنیان) با وجود اختلافات نژادی و وطنی و زبانی و رنگی و سیاسی و سلیقه ای - دارای وحدت اسلامی می باشند و باید دارای اتحاد کلمه شده و به مصداق «یا ایها الذین آمنوا دخلوا فی السلم کافه» به خاطر آزادی مسلمین و برای استقرار صلح و زندگی پرسرعت همکاری نمایند و اسلام و مسلمین را از قید استعمارگران آزاد کنند.

اصل دوم - ملیت اسلامی: ملیت اسلامی مافوق وطن های عادی حساب می شود، پس هر فرد مسلم، همان طوری که از کشور مربوط به خود دفاع می کند بایستی از سایر بلاد اسلامی دفاع کند و همچنان که خانه خودش را دوست می دارد به خانه و زندگی آنان نیز علاقه مند باشد.

اصل سوم - اداره امور: اداره امور مسلمین در دست مسلمانان صلاحیت دار قرار بگیرد و از دست دیگران خارج شود. اصل چهارم - اقتصاد و انفال: مالکیت معادن و سایر منابع ثروت بلاد اسلامی

به طور واقعی به خود مسلمانان برگردد و برای آنکه سازمان مالی اسلام تقویت شود و ناتوانی دشمنان آشکار گردد، دست های متجاوزان از آن کوتاه بشود و وسایل زندگی و رفاه عموم مسلمین فراهم شود و بدین منظور قوانین اقتصادی اسلام به جای مقررات اقتصادی غرب (کاپیتالیسم) اجرا گردد. اصل پنجم - نیرو: قوای مسلمین برای دفاع از خود و طرفداری از مظلومان جهان به وسیله خودشان یا به وسیله تعاون متساوی و بدون قید و شرط با دیگران - مرتب شود و روحیه آنان تقویت گردد و به ارزش و موقعیت جهانی خود متوجه گردند. به منظور نجات و استخلاص از استعمار یا سایر مفسدان و ستمگران و برای وصول به هدف های مذکور و به خاطر تحقق یافتن آیه «و تعاونوا علی البر و التقوی» در کشورهای اسلامی جبهه های واحد وطنی و ملی تشکیل شود و جبهه های مزبور می تواند شامل سایر مظلومان هم بشود. اصل ششم - اجرای احکام و طرد بدعت ها: احکام و شعایر حکیمانه اسلام طوری در بلاد اسلامی اجرا شود که در زندگی فردی و اجتماعی اثر لازم و مفید خود را داشته باشد و به همین ملاحظه می باید بدعت ها و نیز جریانات غیر اسلامی که تحت عناوین اسلامی در شئون مختلفه زندگی ما جاری شده است، را کند و زائل شود. اصل هفتم - تعلیمات و صنعت: همان طوری که اسلام دستور داده و همان طریقی که نزد مسلمانان معمول بوده است بنا مراعات پیشرفت های حاصله جهانی، مسلمانان دارای سواد و معلومات کافی شده و صنایع لازم در بلاد اسلامی عملی شود. اصل هشتم - تبلیغات: اسلام به جهانیان شناسانیده شود و پرده هایی که مغرضان متنفذ، بین ملت ها و اسلام کشیده اند پاره گردد. مسلمین از سوابق دولت نصرانی و دشمنی رثاء آن ها با اسلام و از تاریخ خونین صلیبی با اطلاع شوند و حساب آن ها را از مردان دانشمند و مخترع و مصلحی که از میان آن ها برخاسته اند، جدا بشمارند. توضیح: اصول اول تا چهارم مرامنامه غیر قابل تغییر و تبدیل است. اساس جمعیت مسلم آزاد را تشکیل می دهد. اصل نهم - تشکیلات جمعیت مسلم آزاد در کشورهای مستقل غیر از جدیدیت برای هدف های عمومی، فعلاً برای هدف های زیر اقدام می کند:

۱. حفظ استقلال کشور در مقابل استعمار و اتخاذ رویه بی طرفی و سعی برای تکمیل استقلال و سیادت آن و هدایت آداب و قواعد و جریانات اختصاصی صحیح منطقه ای تا از آلودگی به اغراض شخصی متنفذان که با حقوق مردم و احکام اسلام مغایرت دارد مصون شود.
  ۲. تأمین لوازم زندگی مردم از هر قبیل.
  ۳. ترویج اسلام صحیح و رفع شبهاتی که به آن نسبت می دهند.
  ۴. اصل دهم - تشکیلات جمعیت مسلم آزاد در کشورهای مستعمره غیر از جدیدیت برای هدف های عموم برای مقاصد ذیل اقدام می کند:
    ۱. بیداری و جنبش مسلمانان به طور فعال و سریع.
    ۲. هدایت مسلمانان برای کسب استقلال و تعاون و همکاری با سایر استقلال طلبان آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین.
    ۳. تأمین لوازم زندگی همه مردم منطقه مخصوصاً مسلمانان.
    ۴. ترویج اسلام صحیح و رفع شبهاتی که به آن نسبت می دهند.
- شورای مرکزی جمعیت مسلم آزاد - طهران - ایران

وقتی در نجف بودم مسئله‌ای که دائم مرا رنج می‌داد آخوندگ‌هایی بودند که همواره بین مسلمانان تفرقه می‌انداختند. دولت انگلیس هم از آن‌ها حمایت می‌کرد و سعی می‌کرد بین علمای شیعه هم اختلاف بیندازد؛

درباره روابط ایران و فلسطین یا استفاده از نشریات خود غربی‌ها مانند مجله لایف آمریکا ثابت کردم که یهودیانی که در جنگ جهانی دوم کشته شدند دو بیست و شصت هزار نفر بودند نه شش میلیون. نه اینکه آتش‌شان زده باشند، مثل سایرین می‌کشتند، این کشته‌ها هم جزء آن پنجاه و چند میلیون کشته جنگ جهانی بودند.



## درخواست از سازمان ملل برای پیگیری قتل مالکوم ایکس

بسم الله الرحمن الرحيم  
 ۱۳۴۳/۱۲/۳ هجری شمسی  
 ۱۹۶۵/۳/۱۸ میلادی  
 کمیسیون حقوق بشر - دبیرخانه سازمان ملل متحد، نیویورک (رونوشت وزارت دادگستری ایالات متحده آمریکا - واشنگتن)

پس از تقدیم تعارفات، فاجعه شهادت مرحوم «حاج شهباز مالک مالکوم ایکس» در شهر نیویورک کشور ایالات متحده آمریکا در سوم اسفند ۱۳۴۳ هجری شمسی (۲۰ شوال ۱۳۸۴ هجری قمری - ۲۲ فوریه ۶۵ میلادی) فاجعه‌ای است برای ۷۵۰ میلیون مسلمان بلکه برای هر فرد انسان شریفی و مردم مسلمان ایران هم خواهان هستند که آن مقام هر چه

من در جهان اسلام سرشناس بودم، به خاطر جمعیت مسلم آزاد، نشریه حیات مسلمین و جایگاه خانوادگی که داشتم. چون پدر و جدم از علمای بزرگ بودند. از نشریه حیات مسلمین اسم بردید آن نشریه متعلق به شما بود یا نشریه‌ای بود که شما در آن مقاله می‌نوشتید؟ از زمان نوجوانی به کار مطبوعات علاقه داشتم و در روزنامه‌های محلی کرمانشاه مانند روزنامه بومیه کرمانشاه فعالیت داشتم و نجف هم در مجله الفریع مقاله‌هایی بر ضد استعمار می‌نوشتیم و سعی کردم که امتیاز تأسیس روزنامه‌ای را بگیرم و در کنار آن موعظه و منبر هم داشته باشم ولی به علت کمی سن نتوانستم امتیاز بگیرم. لذا امتیاز مجله حیات مسلمین را به نام یکی از علما، مرحوم سید ابوالفضل علامه برقی گرفتم که مرد ملا و شجاعی بود. اواخر ۲۹ من مدیر مسئول مجله حیات مسلمین شدم و اولین شماره آن را در دی‌ماه همان سال به صورت دو هفته‌نامه چاپ کردم. عمده مطالب آن علیه شاه و دفاع از اسلام بود. انتشار آن هم نظم و ترتیب خاصی نداشت. قبل از آن هم در مجله العزیز مقاله‌هایی بر ضد صهیونیست‌ها منتشر می‌کردم و نسبتاً چهره معروفی شده بودم و همان زمان یعنی از سال ۲۲ یا شهید نواب صفوی آشنا شدم. خیلی با جذبیه بود. سری پرشور و دلی قوی داشت و فقط به وظیفه دینی‌اش فکر می‌کرد. تمام این حرف‌ها مال زمانی است که هنوز جمعیت فداییان را تشکیل نداده بود و دایی‌هایم هنوز به او نیبوسته بودند. از نشریه حیات مسلمین بیشتر بگویید، آیا هنوز منتشر می‌شود؟ چون هنوز نتوانسته بودم دفتری تهیه کنم، اولین شماره‌اش را در منزل مرحوم شیخ علی اکبر برهان در خیابان خراسان آماده کردم و هزینه نشریه را خودم به زحمت تهیه می‌کردم. پس از کشته شدن رزم‌آرا و به سر کار آمدن حسین علاء و بعد دکتر مصدق، نیروهای مسلمان در تهران، قم، مشهد، رشت، کرمانشاه،

شیراز، اصفهان و ارومیه حضوری فعال داشتند و با ما در تماس بودند و به عنوان نمایندگان مجله حیات مسلمین فعالیت می‌کردند. روی هم‌رفته انتشار مجله حیات مسلمین باعث ایجاد امیدواری‌هایی شده بود؛ به خصوص در شهرستان‌ها. چون در آنجا نشریات محلی از ترس استاندار یا فرمانداران نظامی و اشخاص ذی‌نفوذ دیگر جرأت نوشتن حقیقت را نداشتند و خلاصه اینکه مجله حیات مسلمین مکانی شده بود برای انعکاس مظالم و ستم‌هایی که بر مردم به خصوص در شهرستان‌ها می‌رفت و این مسئله باعث ناراحتی بسیاری از عوامل حکومت شاه شده بود. بعد از کودتای ضد اسلامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نخست‌وزیری زاهدی، دیگر اجازه چاپ مجله را ندادند و به اصطلاح آن را توقیف و تعطیل کردند. من هم بعد از کودتا آن را به صورت اعلامیه چاپ می‌کردم؛ به صورت موضوعی، دفتر مجله پس از کودتا و در زمان زندانی بودن من به غارت رفت.

می‌خواهیم درباره فعالیت‌های شما در زمینه جهان اسلام بیشتر بدانیم؛ از کتاب‌ها و مسافرت‌ها و فعالیت‌هایی که در این زمینه انجام دادید.

من سعی می‌کردم همواره از نشریات و مطبوعات برای رسیدن به اهداف و آرمان‌هایم استفاده کنم که یک نمونه‌اش روزنامه مهرایران بود که از سلسله مقالات من در آنجا دو کتاب «کشور الجزایر» و «صلاح‌الدین، مردی که بر غرب پیروز شد» چاپ شد. که البته کتاب صلاح‌الدین را یک دانشمند مصری نوشته بود و من آن را ترجمه کردم. در سال ۱۳۴۱ کتابی به نام مسلمین جهان نوشتیم که جلد اول آن راجع به مسلمانان آسیا و اروپا بود. ساواک پس از سه چهار هفته این کتاب را جمع کرد. بعد از انقلاب می‌خواستیم این کتاب را با آمارهای جدید تجدید چاپ کنیم که نشد. من در آن کتاب مخصوصاً درباره روابط ایران و فلسطین با استفاده از نشریات خود غربی‌ها مانند مجله لایف آمریکا ثابت کردم که یهودیانی که در جنگ جهانی دوم کشته شدند دو بیست و

زودتر ریشه این جنایات ضد انسانی را که قربانی آن یک رهبر شریف مبارز مسلمان سیاه‌پوست تبعه آن کشور (رهبر جمعیت سیاه‌پوستان آمریکا - آفریقا) می‌باشد، اعلام نموده و به مجازات فوری جنایتکاران مزبور اقدام کنند و این معلوم است که مسببان این جنایت هولناک و زیان‌بخش را جز در میلان طرف‌داران رویه پلید تبعیض نژادی نمی‌توان یافت.

تسلیم‌های مربوطه تقدیم می‌شود. والسلام علی من اتبع الهدی - تهران - ایران  
 شیخ مصطفی رهنما، الاحقر شیخ محمدعلی انصاری اراکی، نورالدین علوی طالقانی، سید احمد طیبی، عبدالرستول حسینی شیرازی، سید محمد علی مقدسی نودکی، علی محمد قنادزاده و محمدحسن هدایتی





شصت هزار نفر بودند نه شش میلیون. نه اینکه آتش‌شان زده باشند، مثل سایرین می‌کشتند، این کشته‌ها هم جزء آن پنجاه و چند میلیون کشته جنگ جهانی بودند. این قضیه را بعدها روزه گارودی به صورت مفصل اثبات کرد و می‌دانید که جقدر اذیتش کردند. در مورد آفریقا و اقیانوسیه و آمریکا هم تحقیق کرده بودم که موادش موجود است که بایستی تنظیم شود و اگر چاپ شود مجموعه جالب و مفیدی خواهد شد.

به خاطر کتاب مسلمین جهان با خیلی از سفارتخانه‌ها تماس گرفتم و لذا بعد از مدتی آن‌ها مرا شناختند و برخی سفرها به خانه ما می‌آمدند و همین مسئله و نشریه حیات مسلمین و جمعیت مسلم آزاد باعث شده بود که شخصیت نسبتاً معروفی در جهان اسلام به خصوص در فلسطین، الجزایر و مصر شوم و حتی برخی سفرها مواظب بودند که حکومت ایران به من صدمه‌ای نزد.

در قضیه مصر یاد می‌آید که عبدالرحمن فرامرزی، از مدیران کیهان، از من خواست که کمکشان کنم. به من گفت شما باید در عربی کمکمان کنید. خلاصه اسبابی فراهم شد و مدتی به کیهان رفتیم. آنجا برخی از سخنرانی‌ها و اخبار را توانستیم منتشر کنیم نه همه آن‌ها را. قسمت‌های مهم و انقلابی و تند آن‌ها حذف می‌شد ساواک هم از این کار ممانعت می‌کرد. اما کلیت اخبار برنامه‌ها و نهضت‌هایشان را توانستیم منتشر کنیم.

زمانی که عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ م توانست حکومت را در دست بگیرد فاروق پادشاه قبلی را بیرون کرد ولی عراقی‌ها که انقلاب کردند پادشاهشان ملک فیصل دوم را تکه‌تکه کردند و کشتند. ما نتوانستیم این وقایع را در روزنامه چاپ کنیم چرا که خیلی مواظب بودند. این قضایا را با کمک یکی از همکاران به نام مهدی دری به صورت مجموعه‌ای تایپ و تکثیر کردیم و به دست مردم رساندیم.

حتی نامه‌ها و تقدیرنامه‌هایی از رهبران و علمای بزرگ آن روزگار دارم. با آقای محمد اسماعیل العمرانی از یمن نیز ارتباط داشتم. او اطلاعات کاملی از اوضاع مسلمانان یمن برایم فرستاد و به صورت متقابل هم می‌خواست ما اوضاع ایران را برایشان بفرستیم.

علاوه بر آن عده‌ای از فضلا و روحانیون قم نامه‌ای خطاب به رئیس‌جمهور عراق نوشتند که اینجا نیا! اینجا مرکزی برای فعالیت‌های اسرائیل است و حتی در یکی از مجلات کتاب نهضت امام خمینی آقای حمید روحانی صفحه ۲۰۱ ماجرای آن نامه آمده است که برای ترجمه پیش من آوردند...

**در آن زمان بیشتر با چه کسانی ارتباط داشتید و با آن‌ها همکاری و همفکری می‌کردید؟**

با توجه به شخصیت خانوادگی‌ام در همان جوانی بیش از اینکه با طلبه‌ها باشم با علما و بزرگان بودم و آنان همواره به من احترام می‌گذاشتند. در دیدار با علما به بحث و گفت و گو درباره دفاع از حقوق مردم فلسطین و الجزایر و جهان اسلام و مخالفت با شاه می‌پرداختم. حتی در زمان جوانی به وسیله آقای اسیدحسین بدلا که از اصحاب فتوای آقای آیت‌الله بروجردی بود نامه‌ای برایشان فرستادم که هنوز هم هست و چاپ هم شده است. در آن نامه نوشته بودم که شما در مخالفت با شاه اعتراضی نکنید و برای طلاب در درستان، مسائل اجتماعی و سیاسی را هم بگنجانید. در این هنگام حدود ۲۵ ساله بود و نمی‌توانم ادعای پختگی و معصوم بودن بکنم ولی دلم می‌خواست در کشور حکومت اسلامی برقرار باشد، قوانین اسلام پیاده شود. لذا به هر کسی که فکر می‌کردم می‌تواند کاری در این زمینه

بکند مراجعه می‌کردم و باری می‌خواستم.

در سال‌های بعد بیشتر دیدارهایم با مرحوم آیت‌الله طالقانی بود و گاهی به اتفاق ایشان به دیدار بعضی از علما می‌رفتم. آشنایی با آیت الله طالقانی در روحیه من و مصمم شدنم برای ادامه مبارزه خیلی تأثیر گذاشت. روحیه ایشان خیلی بالا بود و خیلی هم باصفا و با معرفت و با وقار و شجاع و با غیرت بودند و در مخالفت با رژیم و مقابله با اسرائیل و صهیونیسم خیلی مصمم بود.

مرحوم طالقانی با امام راحل (ره) ارتباط داشت و من از سال‌های ۲۲ و ۲۳ ش نام ایشان را به کرات شنیده بودم. ایشان پس از تشکیلات فداییان اسلام با مرحوم نواب و مرحومان واحدی یعنی دایی‌های من هم در ارتباط بوده و به آن‌ها کمک می‌کرد. حتی یک بار نواب و یارانش را مدتی پس از کودتای ۲۸ مرداد در خانه‌اش پناه داد. در این مدت جنگ کانال سوئز و کودتای عبدالکریم قاسم علیه ملک فیصل دوم در عراق و وقایع مراکش و الجزایر در جهان اسلام در جریان بود و من هم برای همه آن‌ها اعلامیه می‌دادم و حمایت می‌کردم که از همه مهم‌تر عبدالکریم قاسم در عراق بود که در عراق انقلابی به وجود آورد و فیصل را به درک فرستاد و رژیم شاه را خیلی ترسانده بود. به خاطر همین اعلامیه در سال ۱۳۳۵ مرا برای چندمین بار زندانی کردند و خواستند که به جای مبارزه با شاه، با بهایی‌ها مبارزه کنم.

با مرحوم طالقانی همواره ارتباط داشتم. ایشان شخصیت خیلی والایی داشتند و خیلی به من کمک می‌کردند. البته من آدم سر بزرگی بودم و در حین صحبت با ایشان گاهی به او هم اشکال می‌گرفتم. ایشان خیلی مواظب من بود که گرفتار نشوم و خیلی با من مساعدت می‌کرد. من تند بودم و سعه صدر ایشان را نداشتم. ارتباط با آیت‌الله طالقانی برای من خیلی مفید واقع شد و به پخته شدنم در امور سیاسی و اجتماعی و مبارزاتی خیلی کمک کرد. من هم سعی کردم تا آنجا که می‌توانم در خدمت ایشان باشم و با ایشان راجع به مسائل فلسطین خیلی همکاری می‌کردم. به هر حال ارتباط من با آیت‌الله طالقانی روز به روز عمیق‌تر می‌شد و ایشان حتی در تبعید، برای من نامه می‌فرستادند و تشویق به ادامه فعالیت می‌کردند. این ارتباط خیلی خالصانه ادامه داشت و بعداً من و ایشان به همراه مرحوم حاج میرزا خلیل کرهای هیأت سه نفره‌ای درست کردیم و به نام هیأت بیت‌المقدس و با فعالیت‌هایی که می‌کردیم به تدریج در جهان اسلام شهرتی به دست آوردیم که در کنفرانس‌ها ما را دعوت کنند.

**نظر روحانیون و حوزه‌های علمیه درباره فعالیت‌هایتان چه بود؟**

عده‌ای مخالف و عده‌ای هم موافق بودند. یک سری آخوندنما و عمالمه‌سرها ی قلابی جلوی تأثیرات فعالیت‌هایمان را می‌گرفتند. آیت‌الله طالقانی و من و دو سه نفر دیگر بودیم که با گروه‌هایی که ذکر شد مانوس نبودیم. طرز فکرمان با آن‌ها مشکل داشت.

وقتی در نجف بودم مسئله‌ای که دائم مرا رنج می‌داد آخوندنماهایی بودند که همواره بین مسلمانان تفرقه می‌انداختند. دولت انگلیس هم از آن‌ها حمایت می‌کرد و سعی می‌کرد بین علمای شیعه هم اختلاف بیندازد؛ مانند آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و آیت الله حاج آقا حسین قمی. سعی می‌کردند که به عنوان طرفدار یکی، دیگری را خراب کنند و جنگ حیدری و نعمتی راه می‌انداختند که من دست انگلیسی‌ها را در آن قضایا آشکارا می‌دیدم. این آخوندنماها اگر چه انگشت‌شمار ولی موثر بودند. پشتیبان هم داشتند.



گیری‌های خوبی داشتند و کتاب‌هایی درباره تشیع نوشته بودند که در آن با منطق بردارانه با اهل سنت برخورد کرده و تشیع را مورد بررسی قرار داده است. کتاب ارزشمند دیگری که کاشف الغطاء نوشت و جنبه سیاسی و اجتماعی زیادی دارد کتاب **المثل العلیا فی الاسلام فی مجددون** است و نمونه بسیار عالی از

بینش قوی و درک بالای ایشان از مسائل روز جهان اسلام است و واجب است دوباره ترجمه شود. تاکنون هم چهار ترجمه از آن شده است. شهید دکتر شریعتی، آشیخ مصطفی زمانی، اسید محمد انجلی تبریزی و آقای جلال الدین فارسی. در این نامه آیت‌الله کاشف الغطاء به شدت آمریکا و انگلیس و صهیونیست‌ها را کوبیده و از فلسطین دفاع کرده است. از آنجایی که این ترجمه‌ها در زمان طاغوت صورت گرفته، مترجمان ناچار شدند قسمت‌هایی

مجتهدان بزرگ آن زمان هم نمی‌توانستند این‌ها را از حوزه‌های علمیه تصفیه کنند؛ چون هدفشان این بود که بتوانند وضعیت کلی حوزه را حفظ کنند. تنگناهای معیشتی آن موقع حوزه نجف هم، راه را برای افرادی که قصد سوء استفاده داشتند باز می‌کرد و آن‌ها به نفع قدرت‌های استعماری فعالیت می‌کردند. با وجود این مسائل، با کوشش علمای طرز اول، حوزه‌ها رونق خوبی داشت و عده‌ای مانند اسید حسین حمای و آیت الله محمد کاشف الغطاء موضع

تبلیغات عجیبی می‌کردند که آقا بیا طلبه آن آقا شو، آنجا پول بیشتری به شما می‌دهیم. این جو تفرقه باعث کند شدن کارهای ما می‌شد. یک عده دیدند که من طلبه‌ای هستم فعال و تحت تأثیر اشخاص نیستم، پاپوشی برای من درست کردند که خدا لطف کرد و کاری از پیش نبردند. به طور کلی می‌خواستند من و همفکران من در آنجا نتوانیم فعالیت کنیم.

**این عده آخوندنماها چگونه در جهت منافع انگلیس و استعمار فعالیت می‌کردند. فعالیت‌هایشان چقدر تأثیر گذار بود؟**

آن‌ها باعث ایجاد تفرقه می‌شدند. در مکتب علما نفوذ می‌کردند و از فعالیت مثبت به مقدار زیادی جلوگیری می‌کردند. سیاست انگلیسی‌ها تفرقه بینداز و حکومت کن است. آن‌ها تنها بین شیعه و سنی اختلاف نمی‌انداختند و ای کاش فقط بین شیعه و سنی بود، بین شیعیان، علمای آن‌ها، بین سنی‌ها و علمای آن‌ها، بین دراویش و اهل طریقت و مرشدهایشان تفرقه می‌انداختند. کارهای عجیب و غریب و مناسب سیاست‌هایشان انجام می‌دادند.

البته اشخاص معدودی هم بودند در لباس آخوندی ولی لات و اوباش بودند و در همه جا حضور داشتند و علیه اهل سنت حدیث جعل می‌کردند و میانه اهل سنت و تشیع را به هم می‌زدند و حرف‌های زشت از دهانشان در می‌آمد و توهین‌های ناجور می‌گفتند. این اشخاص تخم کینه و دشمنی را بین برادران اهل سنت و ما شیعیان کاشته بودند. به زعم من و با توجه به پیشینه استعماری انگلیس در منطقه این‌ها را دولت انگلیس خط می‌داد. خفقان هم بود و

## اعلامیه جمعیت آزاد درخصوص حمایت از استقلال کشورهای شمال آفریقا حکومت زور پایدار نیست

خود در چند روز اخیر به تشکیل مجالس متعدد و پرشور مبادرت کردند و یکی از تصمیمات آنان این بود که نامه‌ای به آقای نخست‌وزیر نوشته شود و در نتیجه نامه ذیل برای ایشان ارسال گردید:

«بسمه‌تعالی

جناب آقای نخست‌وزیر کشور اسلامی ایران!

محترماً تصدیق می‌دهد چون برادران ستم‌دیده ما در مراکش و الجزایر و تونس مورد اجحاف و قتل مأموران دولت فرانسه قرار گرفته‌اند تقاضا داریم دولت شما مانند سایر کشورهای اسلامی از قبیل مصر، رسماً نسبت به فجایع و اعمالی که خلاف همه موازین و مقررات می‌باشد به دولت فرانسه اعتراض نموده و بدین وسیله همبستگی و هم‌پردی مسلمین ایران را با سایر مسلمین نشان دهد.»

در خاتمه جمعیت مسلم آزاد تفر شدید خود را نسبت به مطالب فرانسویان و قیح ابراز می‌دارد.

بانی جمعیت مسلم آزاد و مدیر حیات مسلمین: شیخ مصطفی‌نهما

در پایان این مباحثه اعلامیه جمعیت مسلم آزاد در حمایت از استقلال شمال آفریقا و مرانامه جمعیت مسلم آزاد و نامه به سازمان ملل برای پیگیری قتل مالکوم ایکس حذف شده اضافه شود.

مردم قهرمان آفریقای شمالی که از صلابت و شجاعت و قوت ایمان ضرب‌المثل هستند در همان چند سال قبل نه بساط فرانسوی‌های عیاش را در دریای مدیترانه ریخته بودند. مبادا شما می‌خواننده به طور سطحی، فرانسه امروز را با فرانسه هفتاد سال قبل... اشتباه کنید چون حکومت‌های آن فرانسه... که قدمی در راه مساوات و آزادی برداشتند به عکس امروز، دست خود مردم بود، ولی مبنای سیاست خارجی، بلکه داخلی دول استعماری امروز بر ظلم و فشار و استثمار گذارده شده است و من معتقدم که ملت‌های اول استعماری از هیئت حاکمه ننگین خود متفر می‌باشند.

آقای سفیر کبیر دولت فرانسه در تهران به دولت متبوع خود خبر بدهید که اگر شما برای بردن حق دیگران می‌کوشید، مردم حق طلب برای گرفتن حق خود مجاهدت می‌نمایند و به همین دلیل غلبه و پیروزی برای آنان خواهد بود مردم مسلمان ایران تنفر و اعتراض شدید خود را نسبت به اعمال ننگین متبوع شما ابراز می‌دارند و انتظار دارند که هر چه زودتر به خواست مردم آفریقای شمالی گردن گذارد.

مردم مسلمان ایران مانند سایر مسلمین جهان تأسف و عذاردی خود را در اثر فجایع مؤلمه اخیر در مراکش و سایر نواحی آفریقای شمالی ابراز می‌دارند و مخصوصاً جمعیت‌های اسلامی و سیاسی و غیره تهران برای ابراز تأثیرات و اعتراضات

بهرغم دولت وحشی و جلاده فرانسه، مردم مسلمان و آزاد آفریقای شمالی زمام خود را در دست خواهند گرفت. منشور ملل متفق، قوانین حقوق بشر، سازمان امنیت آزادی دموکراسی و دهها از این اسامی فریبنده‌ای که ورد زبان دولی امثال فرانسه می‌باشد هیچ کدام نمی‌تواند بر روی فجایع گستاخانه آنان روپوش افکند و مثل اینکه دولت فرانسه نیز به این حقیقت مطلع شده باشد که حق مراعات ظواهر را دور افکنده و با کمال رذالت و بی‌شرمی برای خفه کردن فریادهای حق طلبانه مردم مراکش و تونس و ویتنام و الجزایر به فجع‌ترین کشتارها و شدیدترین فشارها متشبث گشته و گویا همکاری و شرکت آمریکای نوکیسه و عنود در استثمار و غارت آفریقای شمالی، فرانسه را در جنایات سابقش جری‌تر کرده است. شمای خواننده می‌شنوید که شهر کازابلانکای مراکش قتل‌عام شده یا شهر قصبه بمباران گشته یا در الجزایر فلان معلم قرآن مجید را جریمه کرده‌اند یا زعمای مراکش را تبعید نموده‌اند یا در فلان قریه از تمام زنان هتک نوامیس شده ولی شاید مطلع نباشید که این فجایع را به خاطر هزاران تن سرب و دهها معدن نفت و طلا و صدها نقاط سوق الجیشی حساس و فرودگاه انجام می‌دهند و این فرانسه (زور شکسته) نیست که دست به چنین فجایعی می‌زند بلکه آمریکای خونخوار است و آ!

عشق، هنر، شعر و موسیقی و نقاشی و این قبیل هنرها، اصلاً جزو ضروریات زندگی است. اگر این‌ها نباشد آدم می‌شود جهاد. امام خیلی در موضوع هنر جلو افتاده است

از آن را حذف کنند ولی من متن کامل آن را ترجمه کردم که بعون الهی به دست مردم برسد. این کتاب خیلی مهم است، ولی نسخه‌ای که من الان دارم مربوط به تاریخ ۱۳۷۳ قمری یعنی حدود ۵۴ سال پیش است. چاپ آن بسیار واجب است و به نوعی اساس انقلاب اسلامی و حرکت امام راحل و رهبر انقلاب است و سایر عزیزان دیگر، از جهتی دیگر خیلی مهم و برارزش است در زمانی که سه چهار تا آخوندنما و نیمه‌آخوند نمی‌گذارند اسلام معرفی شود در آن زمان، چنین کتابی نوشته شده است.

**با این تجربیاتی که دارید راه‌هایی مسلمانان از تفرقه و حذف آخوندنماها چیست که دیگر بیش از این در جهان اسلام تفرقه ایجاد نکنند؟**

راهی که امام راحل باز کرده است. امام راحل راه وحدت بین مسلمانان را باز کرده است و تا حدی هم موفق شده‌ایم ولی باید این فعالیت‌ها ادامه پیدا کند.

**شیوه‌ای که امام به کار برد چه بود؟ امام چطور راه وحدت بین مسلمانان را باز کرد؟**

مثلاً امام (ره)، شهید مطهری، مرحوم طالقانی، مرحوم اسید رضا زنجانی و بعد از او اسید ابوالفضل زنجانی کارهایی کرده بودند که استعمار از دست این‌ها خسته شده بود یا خود بنده به سهم ناچیز، عده زیادی سعی می‌کردند که این‌ها را خلع سلاح کنند و عده زیادی را هم خلع ید کردند. اما خوشبختانه راه بازتر شد و بعون الهی باید بیشتر باز شود. فعالیت امام بسیار چشمگیر بود، مکتوبات و سخنرانی‌هایی که از ایشان موجود است توانسته است راه را باز کند. اگر بعضی‌ها سوء استفاده نکنند ماحصل آن بیشتر خواهد شد. چه دروغ‌هایی که برای افراد و شخصیت‌ها ساختند، بادم می‌آید یک عده‌ای مرا سوار ماشین کردند و کمند آقای رهنما! بیا سوار شود، من که عادت به پیاده‌روی داشتم و دارم، دعوتشان را پذیرفتم. بعد از مدتی از من پرسیدند که آقای رهنما! شما چه زمانی به مسکو رفتید؟ خودم تعجب کردم چون مسکو نرفته بودم. از این نوع شایعات زیاد برای ما و فعالان دیگر می‌ساختند. این نوع شایعات اعتماد و اطمینان مردم را به علمای مجاهد و مبارز کم می‌کرد. خیلی‌ها از مردم تحت تأثیر این شایعات فرار

گرفتند علمای ما هم هچنین. اما ما پوست کلفت و سرگنده بودیم و به این شایعات توجهی نمی‌کردیم. حتی خود امام، چه سختی‌هایی کشید، چه بر سرش آوردند. در نامه‌اش هم آورده است که متحجران چه بر سر من آوردند. ظرفی که آقای مصطفی در آن آب می‌خورد را می‌شکستند. حالا خوشبختانه امام (ره) یک ستون بزرگی بود که نتوانستند با آن کاری بکنند اما تا می‌توانستند اذیت و آزارش دادند.

آن زمان از ما می‌خواستند و به ما پیشنهاد می‌کردند که ما به جای مبارزه با رژیم بیاییم با بهایی‌ها مبارزه کنیم. انجمن حجتیه‌ای‌ها در زمینه تفرقه بین مسلمین تأثیر داشتند. آن زمان شنیده بودم که انجمن حجتیه به شکلی با ساواک مرتبط است و با هماهنگی آن‌ها با بهایی‌ها مبارزه می‌کنند. لذا بعد از انقلاب امام (ره) جلوی فعالیت‌های آن‌ها را گرفت.

از طرفی باید جلوی بعضی کتاب‌ها را گرفت یا اصلاحش کردند. مثلاً ایستانه میرزا علی مشکینی قم کتابی به نام مفتاح الجنان دارند نه مفتاح الجنان. ایشان یک سری مزخرفاتی که شیخ عباس قمی مجبور بود در داخل مفتاح بکند را حذف کرد و در مقدمه کتاب مفتاح الجنان نوشته است این کاری که بعضی از شیعیان می‌کنند نسبت به خلفا، باعث می‌شود که اولاً برادران مسلمان سنی ما جلو نیایند تا بفهمند علی (ع) چه گفته است. از قیوفاص امیرالمؤمنین (ع) محروم می‌شوند و ما با این کارهایی که می‌کنیم آن حضرت و اهل بیت (ع) را غریب‌تر می‌کنیم. ثانیاً باعث شیعه‌کشی می‌شود. در همین جریان اخیر زاهدان، از یکی از مسؤولان بلند مرتبه سیاسی کشور شنیدم که می‌گفت یکی از سنی‌ها شیعه شده بود و به نظر عبدالملک ریگی، چون کافر شده بود همه جمع و آن سنی تازه شیعه شده را قتل عام کرد. ما داریم با

این کارها جنایت می‌کنیم. لذا باید معالجه شود وگرنه خیلی از زحمات به هدر می‌رود. پس اولاً تا زمانی که عملاً و خطباً و مذاحان بالای منبرها خلفا را دشنام می‌دهند و حرف‌های نادرستی درباره اهل سنت و خلفا می‌گویند، این مشکلات ادامه خواهد داشت. اینکه امام راحل تا این حد تأکید کردند که مسلمین متحد شوند و رهبر انقلاب هم خیلی جاها تأکید بر وحدت می‌کنند به همین دلیل است. این موضوعی است که باید در همه جا معالجه شود تا وحدت کل مسلمین صورت بگیرد. دنیا ما باید بتوانیم بین این مسائل جمع بکنیم یعنی تفرقه‌های موجود به یگانگی و وحدتی بدل شود. الان متأسفانه هدایت خیلی از جوانان ما و حتی خیلی از پیرمردهای ما مشکل است چون با چنین تعلیماتی بزرگ شده‌اند.

آقای مشکینی رئیس مجلس خبرگان رهبری در مقدمه همان کتاب مفتاح الجنان می‌گوید که ما با این کارها بمان باعث می‌شویم

که اهل سنت از علی (ع) محروم بشوند و یک نوع حالت منفی برایشان ایجاد شود و دیگر نیابند که ببینند علی (ع) چه گفته است و نمی‌آیند علی (ع) را بشناسند. با کارهای ما از علی (ع) محروم می‌شوند. این کتاب نکات خیلی مهمی در مقدمه‌اش دارد که باید در دانشگاه‌ها و جاهای دیگر ترویج شود. انگار دستی در کار است که مفتاح‌الجنان این قدر چاپ و تکثیر می‌شود و از سویی به گونه‌ای جلوی کتاب مفتاح‌الجنان گرفته می‌شود. به نظر دست انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در کار است که مفتاح تکثیر بشود. چون در همین کتاب مطالب نامناسب و تعریف و تمجیدهای بی‌جایی وجود دارد از جمله درباره شاه عباس صفوی که سعی شده است خادم کشور نشان داده شود نه جاسوس و جنایتکار. باید مفتاح‌الجنان در همه جا شایع و رایج شود. این کتاب‌ها جلوی تفرقه مسلمین را می‌گیرد.

آن زمان ما شخصیت‌های بزرگی داشتیم امثال شهید نواب صفوی، امام خمینی (ره)، شهید مطهری، مرحوم طالقانی، امام موسی صدر، شهید محمد



منتظری و شهید مفتوح و دیگرانی که در زمینه ایجاد وحدت اسلامی تلاش و کوشش می‌کردند و با حداقل امکانات برای بیداری مسلمین زحمت می‌کشیدند. اما الان با توجه به اینکه شرایط بسیار فراهم‌تر از گذشته است و وسایل ارتباط جمعی خیلی از فعالیت‌ها را راحت‌تر کرده است چگونه است که امثال آن بزرگان را ما کمتر داریم؟ الان چه کار کنیم که دانشجویان و طلاب و مخاطبان نشریه ما اهمیت بیشتری برای مسائل جهان اسلام قائل بشوند؟ آیا فرقی بین فضای آن زمان حوزه و طلاب با الان وجود دارد یا نه؟ به بیان ساده‌تر چطور شد شما به عنوان یک طلبه جوان و عادی کرمانشاهی چنین فعالیت‌هایی در جهان اسلام از اندونزی تا مصر داشتید؟ آیا این مسأله به روحیات شما بر می‌گردد یا فضا و شرایط زمانه طوری بوده است که فضای عمومی حاکم بر حوزه‌ها و محافل حوزوی اهتمام به مسائل جهان اسلام بود یا اینکه دلایل دیگری داشت؟

اولاً این مسئله در اثر مطالعه زیاد بود. آن زمان اخبار جهان اسلام از اندونزی تا مصر و کشورهای دیگر را پیگیری می‌کردم. ثانیاً از برکت جسارت و دل به دریا زدن بود. ثالثاً به روحیات خانوادگی‌ام بر می‌گشت. پدرم شیخ عبدالحسین قاضی زاده و پدر مادرم آیت‌الله واحدی هم جزو مبارزان بودند و این موضوع، خود به خود باعث می‌شد که من به فکر بیفتم که حالا چه باید کرد؟ اگر قرار شود که این مسئله عملی بشود فداکاری لازم دارد، جسارت و مقداری هم دور ریختن محظورات و مسائل شخصی را احتیاج دارد. منتها همزمان این بود که ما در حرکت‌ها و بحث‌هایمان طوری باید کار می‌کردیم که اطمینان طرف مقابل جذب می‌شد. خیال نکند که ما غرض و نیتی داریم. این مسئله خودش هنری است که باید آن را انجام داد. بهترین راه هم، راه امام است. زیرا راهی نیست که کسی بخواهد علناً با آن مخالفت کند. حرف‌های امام را در بیاورید و در مجامع پخش و توزیع کنید. حرف امام را به همگان برسانید. امام کتابی دارد به نام منشور روحانیت. دقیقاً یادم است در روز سوم اسفند ۶۷ ایشان سخنرانی کرد و نامه‌ای نوشت، شد کتاب منشور روحانیت؛ راجع به آخوندهاست. می‌گوید شما آخوندها می‌خواهید چه خاکی بر سرتان بکنید؟ چه باید بکنید؟ آنجا مخصوصاً اسمی از حجتیه آورده است. گفته است که باید این‌ها را بگیرید و گرنه کارتان خراب می‌شود. آن زمان سپاه این کتاب را چاپ کرد و به امام اعلام کرد که حاضر است منشور شما را اجرا کند. بعداً خود دفتر امام و آقای انصاری آمدند آن را به صورت زیبایی چاپ کردند.

اما مهم‌تر از این حرف‌ها این است که ما باید روحیه اعتماد و اطمینان را تقویت کنیم. چون کوشش بزرگ آمریکا، انگلیس، اسرائیل و امثال آن‌ها و عمالشان، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، چه آن‌هایی که فریب می‌خورند و چه آن‌هایی که مزدور هستند، این است که روحیه امید را از مردم بگیرند. داشتن روحیه امید خیلی موثر است، اصلاً فضل است. امیدوار باشیم. من با این سن و سال، همیشه به اوضاع مسلمین امیدوارم.

**با توجه به سوابق و تجربیاتی که دارید به نظر شما اوضاع جهان اسلام چه تغییراتی داشته است؟ اصلاً آیا از آن زمان تاکنون جامعه مسلمین تغییری کرده است یا نه؟**

من که از ۱۲ سالگی وارد فعالیت‌ها شدم تا به الان نظرم این است که آن زمان اصلاً از اسلام خبری نبود. زمان شاه پلید جنایتکار و پدر تریاکی بیسواد مزدور، رضا خان، اصلاً اسلام نبود. چون نبودن اسلام برای آن‌ها بهتر بود. آبروی اسلام را می‌بردند. می‌گفتند این اسلام است این اسلام. به چه درد من می‌خورد؟ دقت می‌کنید؟ امام آمد و گفت اسلام ناب محمدی. ایشان خواست خط سبز زیبا را نشان بدهد و اسلام

ناب محمدی را احیا کند. باید آن اسلام ناب را که امام گفته است به مردم معرفی کنیم. این برنامه‌ها، همایش‌ها، اعتراض‌ها خیلی موثر است. به قول شهید دکتر علی شریعتی، که خدا رحمتش کند، در زندان قزل قلعه با ما زندانی بود، خیلی خوب تمام حرف‌ها را خلاصه کرده بود در حکایت زره زور و تزویر. الان هم هستند. خیلی از اطراف و دور و بر ما افراد خوبی هستند، اما باید روش‌شان بکنیم. یکی مانند کاشف الغطا که ترس به دل راه نداد و کتاب المثل العلیا نوشت و یکی هم مانند مجلسی. من ایشان را آدم بدی نمی‌دانم. اما معتقدم که ایشان اشتباه می‌کرد. چون در دستگاه مسخره سیدهای دروغین بود. در اثر حسن ظنی که داشتند مقداری سازش‌کاری یا هماهنگی می‌کردند و شریعتی مرحوم خیلی شدیداً اعتراض می‌کرد که چرا اصلاً این قدر حمایت‌ها و دعاگویی‌ها صورت گرفته است؟

**می‌خواهیم برگردیم به فعالیت شما در نشریه حیات مسلمین یا فعالیت جمعیت مسلم آزاد. آیا شما از ابزار هنر اعم از شعر، داستان یا رمان هم استفاده می‌کردید یا؟**

بله، خیلی زیاد. عشق، هنر، شعر و موسیقی و نقاشی و این قبیل هنرها، اصلاً جزو ضروریات زندگی است. اگر این‌ها نباشد آدم می‌شود جماد. امام خیلی در موضوع هنر جلو افتاده است. حتی یکبار شنیدم که ایشان در اواخر عمرشان گفته بودند که چرا برای مردم موسیقی نمی‌گذارید؟ روزنامه‌ها همه نوشتند. شاه عمداً به اسم اینکه اسلام می‌گوید موسیقی حرام است، می‌خواست آبروی اسلام را ببرد و مردم به دنبال بهانه‌ها و دیگر ادیان بروند. هنر و موسیقی باید باشد؛ منتها در آن حد خاص و خطوط معینی که دارد. من خودم شاعرم و از عاداتم این است که هر روز باید شعر بگویم. من با دو شعر کار مطبوعات را شروع کردم.

آرام ندارم چون دل رام ندارم  
صد کام برآوردم و یک کام ندارم

یا یک قطعه دیگر در مورد خودم گفته‌ام برای اینکه خودم را تشویق کرده باشم و آن این بود که:

منم مصطفی رهنمای بلیغ  
که نبود به تبلیغ دینم دریغ

پی نشر حق، پا شدم دو جناح  
قلم در کفم پس لسان تو، تیغ

یا زمانی که جمعیت مسلم آزاد را تأسیس کردیم، شعری هم برای شروع کار گفته بودم به این مضمون که "هنما را تو بکن یآوری".

تلویزیون ما باید فیلم‌هایی مانند بازمانده راجع به فلسطین بسازد و به همه نشان بدهد. یادم هست که هرمرزی بعد از قطب‌زاده رئیس تلویزیون بود. در آن زمان با حضور دکتر حسن حبیبی، وزیر علوم آن زمان و میرحسین موسوی جلسه‌ای راجع به فلسطین داشتیم و تلویزیون هم مقرش در جام جم و ولی عصر نبود در مصدق بود. یکی از کارهای ما این بود که فیلم‌های فلسطین را استخراج کنیم. دیدیم یازده فیلم فلسطین در آنجاست ولی بقیه سر به نیست شده است. یعنی می‌خواهم بگویم آن اوایل این طوری با هنر اسلامی مبارزه می‌کردند.

الان صدا و سیما هم به اندازه کافی فعالیت نمی‌کند. هست، ولی عالی نیست. متأسفانه هنوز هم یک آثار منفی دارد.

**روزنامه‌ها چطور؟ آیا این روزنامه‌ها و مجلات درباره بیداری مسلمانان و مخصوصاً قضیه فلسطین خوب کار می‌کنند؟**

نه! کافی نیست. من همه روزنامه‌ها را مطالعه می‌کنم. مجلات مختلف را می‌بینم؛ به اصطلاح هم پیش را و هم راستش را تا بر اخبار و گزارش‌ها مسلط بشوم. کارشان کافی نیست. گاهی اوقات با آنچه که در این زمینه می‌گویند، کار را خراب می‌کنند. به آقای سلطان‌شاهی، فعال جمعیت دفاع از ملت فلسطین، گفتم که ای کاش شما به جای مطرح کردن صهیونیسم بیابید فلسطین و مظلومیتش را مطرح کنید. حتی همین الان هم کتاب‌هایی که در زمینه فلسطین نوشته شده چاپ نشده است و استعمار در میان ما کار خودش را انجام می‌دهد.

**الان فعالیت مجموعه‌ها و افرادی که در این زمینه کار می‌کنند را چطور ارزیابی می‌کنید؟ اگر آدم‌های خوبی سراغ دارید به ما معرفی کنید.**





**انجمن حجتیه‌ای‌ها در زمینه تفرقه بین مسلمین تاثیر داشتند. آن زمان شنیده بودم که انجمن حجتیه به شکلی با ساواک مرتبط است و با هماهنگی آن‌ها با بهایی‌ها مبارزه می‌کنند. لذا بعد از انقلاب امام (ره) جلوی فعالیت‌های آن‌ها را گرفت**

من کسی را معرفی نمی‌کنم ولی به طور کلی چون نظرم بر اساس "والذین معه اشداء علی الکفار، رحماء بینهم" است هم باید جنبه ارشادی داشته باشیم، هم باید مواظبان باشیم و هم دلسوزی کنیم. به نظرم مردم ذاتا خوب و پاک آفریده شده‌اند، بدون هیچ تبعیضی. منتها بعضی‌ها دنبال منافعتشان بودند و فریب خوردند. ما هنرمان این است که روابطمان را برقرار کنیم.

**فعالیت‌های علامه فضل‌الله در لبنان، شهید شیخ احمد یاسین و یوسف قرضاوی و دیگران را چگونه ارزیابی می‌کنید. آیا با آن‌ها هم آشنا هستید؟** بله، فعالیت‌هایشان خوب است. علامه فضل‌الله کارهای با ارزشی دارند. ایشان، سید حسن نصرالله و رئیس جمهور مسیحی لبنان آقای امیل لحد که آدم‌های خوبی هستند؛ خدا حفظشان کند، خیلی تلاش می‌کنند که وحدت لبنان را حفظ کنند و با آمریکا و اسرائیل مقابله بکنند.

شیخ احمد یاسین هم خدا رحمتش کند. زمانی که آمده بود ایران، ساعت ۱۱ شب به هتل ایشان رفتم و برای اینکه کمکشان کرده باشم مبلغی را دادم. خیلی به من لطف داشت. عرفات هم خیلی با من خوب بود اما بعد از سال ۶۶ و ۶۷ دیگر رهایش کردم. اعتمادم از او سلب شد.

قرضاوی هم فرد دانشمندی است، این طور که احساس می‌کنم خیلی دارد به اسلام خدمت می‌کند. کتاب‌های خوبی هم نوشته است. اساس رفتار و فکر و اقدامات ما باید مثبت باشد و اگر آدم بدی بود، باید تلاش کنیم تا آدم خوبی شود. اگر نشد، دست‌کم اتمام حجت کرده باشیم.

**با فعالیت سازمان‌هایی مانند سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مجمع جهانی تقریب مذاهب، مجمع جهانی اهل بیت و دیگر سازمان‌هایی که در جهان اسلام بیشتر فعالیت می‌کنند آشنا هستید؟**

بله آن‌ها را می‌شناسم. آقای تسخیری و محمدی عراقی مسوولانش هستند. حالا نمی‌دانم که این‌ها تا چه حد کارهایشان مثبت و اساسی است ولی روی هم‌رفته بعون الله مفید است.

**در خاتمه اگر مطلبی باقی مانده است بفرمایید.**

همه ما مسلمان هستیم. قرآن به ما می‌گوید که با همدیگر مهربان باشید. چرا ما باید کاری کنیم که دشمن سوء استفاده کند؟ باید در مسائل مشترک همکاری

می‌گویند نه! این طور نیست. باید بگویم بله! دنیا به سوی صلاح حرکت می‌کند. رهبر معظم انقلاب هم در سخنرانی‌ایی که در حرم مطهر امام راحل کردند، در سالگرد رحلتشان، به خوبی تشکیلات استعمار را کوبیدند. ما باید در دانشگاه‌ها، در بازار، در حوزه علمیه در همه جا به مردم روحیه بدهیم. این سرمایه بزرگی است. روحیه است که خیلی از توطئه‌های دشمن را خنثی می‌کند. دروغ هم نیست. واقعا همین طور است. وضع ملت ما همین طور است. آمریکا عاقبتش مثل شوروی است. یقین داشته باشید که آمریکا متلاشی می‌شود، عینا مثل شوروی و خیلی هم مفتضحانه‌تر.

آن زمان آمریکایی‌ها و کشورهای اروپایی می‌گفتند دشمن ما کمونیسم است. بعد از انقلاب، فهمیدند که دشمن اصلی آن‌ها اسلام است ولی جرأت ندارند بگویند اسلام، می‌گویند تروریسم. اسم اسلام را می‌گذارند تروریسم ولی مقصودشان همان اسلام است. ولی ما باید چه کار کنیم. باید وظایف خودمان را انجام بدهیم. همه ما در مقابل دیگران وظیفه داریم. ما مسوولیم.

در خاتمه باید بگویم که ما حق نداریم یک آن غافل باشیم از اطلاع صحیح داشتن و نباید اعمال نظرهای شخصی بکنیم. این مسائل به نفع دشمن تمام می‌شود.

کرد. خوشبختانه زمینه از نظر جهانی فراهم است. ما می‌بینیم و ایمان داریم که فلسطین پیروز می‌شود اگر چه خیلی‌ها خیانت کردند از جمله محمود عباس که جنایتکار است یا عرفات که او هم خیانتکار شد. امام به او گفته بود که با اسرائیل سازش نکنند ولی او به توصیه امام عمل نکرد. فلسطین، سوریه، لبنان عراق؛ همه این‌ها سربلند خواهد شد.

در مورد عراق، ملت عراق خیلی قهرمان است، لذا آمریکا و استعمار می‌خواهد نابودشان کند. افغانستان هم همین طور است. آمریکا چهار پنج تا اسلحه داد دست بن لادن و دیگران و این‌ها را به جان شوروی انداخت. این‌ها گول خوردند. نباید چنین کاری می‌کردند. نباید به آمریکایی‌ها وابسته می‌شدند. این‌ها باید می‌گفتند ما خودمان، از خودمان دفاع می‌کنیم. ما خودمان با شوروی مبارزه می‌کنیم یا نکات دیگری که باید دربراهش فکر کرد. در آمریکا و آمریکای لاتین، بولیوی، ونزوئلا و ... همگی دارند علیه آمریکا صف‌آرایی می‌کنند. اصلا بوش در تب و تاب و ناراحتی قرار دارد. آن کاری که ویتنامی‌ها کردند راه اسلام بود. کاسترو با این کارهایی که می‌کند و جلوی آمریکا ایستاده راه اسلام را می‌رود. خوشبختانه دنیا به طرف صلاح حرکت می‌کند. برخلاف تصور خیلی‌ها که